

در این شماره:

آنان که باد می‌کارند، توفان درو می‌کنند

مقابله با دو گرایش راست در «چپ» دانشجویی

رضا شاه سلطان صاحب زنان

جلیقه زردها در فرانسه

درک قوای سرمایه‌داری و مقابله با فریب و خودفروبی

اتش • شماره ۸۶ • دی ۱۳۹۷

email: atash1917@gmail.com

مقابله با دو گرایش راست در «چپ» دانشجویی دو پوسیده، دو بن‌بست

تشدید تضاد میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا بعد از روی کار آمدن رژیم فاشیستی ترامپ و خروج ایالات متحده از برجام، دور جدیدی از قطب‌بندی میان نیروهای طیف موسوم به «چپ» را از جمله در جنبش نوپای چپ دانشجویی ایران به‌دنبال داشته است. آن هم در مقطعی که موج جدیدی از گرایش چپ بعد از خیزش دی ماه ۹۶ در دانشگاه‌ها در حال عروج است و تحرکات امیدبخش ۱۶ آذر امسال و پیوندهای مبارزاتی ارزشمند میان دانشجویان چپ و مبارزات کارگری هفت‌تپه و فولاد خوزستان در حال شکل‌گیری است. روند این قطب‌بندی، در کلیت چپ ایران از چند سال پیش و پس از شدت‌یابی جنگ سوریه و حضور نیروهای امپریالیستی و منطقه‌ای مختلف در آن، آغاز شده بود. شکلی از قطب‌بندی منفی که تابعی از گرایش تقسیم‌شدن مردم و مبارزانشان میان دو پوسیده امپریالیسم و متحدینش از یک طرف و نیروهای مختلف اسلام‌گرا از جمهوری اسلامی و حزب‌الله لبنان و انصارالله یمن تا داعش و اخوان المسلمین و سایر گروه‌های اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا است. آن‌چه که این قطب‌بندی را پیچیده‌تر کرد، درهم‌تنیدگی آن با تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی در منطقه و نقشی بود که مشخصاً دو قدرت امپریالیستی روسیه و آمریکا در بحران منطقه ایفا می‌کنند. در مواجهه با این وضعیت و به‌طور مشخص در مواجهه با تضاد ارتجاعی میان آمریکا و جمهوری اسلامی و در جنگ سوریه، شاهد سه گرایش عمده در چپ ایران هستیم که تا کنون دو مورد آن، در میان گرایش‌ها و نیروهای چپ دانشجویی بروز یافته است.

یک گرایش طرفدار امپریالیسم آمریکا و مداخلات سیاسی و حقوقی آن علیه جمهوری اسلامی. گرایشی که در برخی محافل به «چپ سرتنگونی‌طلب» معروف شده و علناً یا تلویحاً حامی فشارها و تهدیدهای نظامی، سیاسی و اقتصادی آمریکا و متحدینش مثل عربستان سعودی و اسرائیل بر رژیم ایران است. از حزب کومله کردستان (جریان عبدالله مهتدی) و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (جریان مهدی سامح، متحد مجاهدین) تا برخی از دانشجویان چپ دهه ۸۰ که در خارج از کشور به همکاری با شبکه ایران اینترنشنال و دفاع از سخنرانی‌های مایک پومپئو پرداخته‌اند. آن‌ها سرتنگونی جمهوری اسلامی به هر قیمتی (ولو با حضور مستقیم یا کمکی غرب و آمریکا) را یک ضرورت عاجل می‌دانند و در این راه از سم‌تگیری علنی یا تلویحی با نفوکان‌های فاشیست آمریکا و اروپا، صهیونیست‌ها و شیوخ مرتجع خلیج هیچ ابایی ندارند. خوشبختانه تا آن‌جا که ما می‌دانیم این گرایش تا کنون در میان دانشجویان چپ در داخل، شکل مشخص جمعی و جریانی به خود نگرفته است.

دو گرایش طرفدار امپریالیسم روسیه و محور روسیه، جمهوری اسلامی، بشار اسد و حزب‌الله لبنان در منطقه. این طیف در برخی محافل به «چپ محور مقاومت» معروف شده است. آن‌ها امپریالیسم آمریکا و متحدینش را دشمن شماره یک و خطر عاجل می‌دانند و معتقدند با حمایت علنی یا تلویحی از امپریالیسم روس و رژیم‌های فاشیستی متحدش مانند ایران و سوریه و حتی چین باید تعادل قوای منطقه‌ای را به ضرر آمریکا و مداخلات و جنگ‌افروزی‌های فعلی و آتی آن پیش برد. آن‌ها در تحلیلشان از سم‌تگیری با جنایت‌های سپاه پاسداران ایران در

آنان که باد می‌کارند، توفان درو می‌کنند

اما این توفان چگونه می‌تواند بساط جمهوری اسلامی را در هم پیچیده و چه نظامی باید جایگزین شود؟ این مهم‌ترین سوال است که پاسخ دارد.

در سالگرد خیزش انقلابی فرودستان در دی ماه ۹۶، مبارزه حق‌طلبانه کارگران و استواری برای دستیابی به خواسته‌های شان همراه با اعتراضات دیگر قشرهای مردم، جامعه را درگیر جوش و خروش کم‌نظیری کرده است. روزمرگی همراه با امید بستن به این جناح و آن جناح حکومتی پس از مبارزه شورانگیز مردم در دی ماه سال گذشته به طور کیفی از جامعه رخت بسته و امواج نوینی از مبارزه و مقاومت سربلند کرده است. مردم نمی‌خواهند و نمی‌توانند به وضعیت فلاکت‌بار کنونی تن دهند و به هر شکل و طریقی این را بیان می‌کنند. ترس و واهمه به میزان زیادی فرو ریخته و توده‌های مردم در اعتراضات‌شان آشکارا رژیم را به چالش می‌گیرند و جسورانه برای بنیان‌چهل سال ستم‌گری و رنج، خط و نشان می‌کشند.

شعار «صدای هر کارگر، مرگ بر ستمگر» که کارگران مبارز فولاد اهواز بیش از یک ماه و نیم است پنج روز در هفته در خیابان‌های اهواز سر می‌دهند، شعار «کارگر، دانشجو، اتحاد اتحاد» که به‌مناسبت روز دانشجو از سوی کارگران سر داده شد و فراتر از خواسته‌های صنفی بود، این شهر داغ را داغ‌تر از همیشه کرده و اتحاد و همبستگی قشرهای دیگر مردم را برانگیخته. امروز در کوچه و خیابان، در شبکه‌های اجتماعی کم‌تر کسی را پیدا می‌کنید که مشغله‌اش «بهای دلار» باشد. در مکان‌هایی هزاران کیلومتر دورتر از اهواز و شوش، مردم در مورد مبارزات کارگران حرف می‌زنند و رژیم اسلامی را به خاطر سرکوب و دستگیر کردن کارگران اعتراضی



ادامه در صفحه بعد

«نفرین» می‌کنند. اما نه فقط این. بلکه امروز در گوشه و کنار کشور می‌بینیم که بازنشستگان در اعتراض‌شان شعار «کارگران فولاد، آزاد باید گردند» را سر می‌دهند و معلمین شعار «کارگر، معلم زندانی آزاد باید گردند» را فریاد می‌زنند. دانشجویان دانشگاه جندی شاپور (که نام بی‌مسمای چمران بر دانشگاهی گذاشته‌اند که قدمتی تاریخی دارد) دلیرانه اعلام می‌کنند: «ما دانشجویان در کنار کارگران، کامیونداران، معلمان، کولبران و زنان به قربانیان مشترک این سیاست‌های پول پرستانه بدل شده‌ایم. وقتی صدایی از ما بلند شده است با حملات امنیتی سخت و تعقیب و بازداشت و شکنجه روبرو شده‌ایم. مقاومت‌های به وجود آمده نیز در یک راستای واحد هستند...».

«مقاومت‌های به وجود آمده نیز در یک راستای واحد هستند». این ادعا سمت و سوی درستی دارد که باید مبارزه در این سمت و سو همگانی شود و هر نیرو و فردی که خواهان رهایی از دست این نظام ستمگر است و رویای زندگی در جهانی بدون بهره‌کشی و تبعیض و خرافه را در سر دارد، می‌تواند از آن یاد بگیرد و برای نبردهای آتی آن را به کار ببرد. «همه با هم در برابر این رژیم هستیم».

توجه قشرهای مختلف مردم به مبارزات کارگران فولاد و هفت‌تپه بی‌دلیل نیست. وقتی کارگران شعار «مرگ بر ستمگر»، «مرگ بر این دولت مردم فریب» را سر می‌دهند، کل جامعه معترض و جان به لب رسیده با این شعارها «هم‌ذات‌پنداری» می‌کند. حس همبستگی و اتحاد پیدا می‌کند. چون این دولت ستمگر و مردم فریب است که کارگر را معطل لقمه نان کرده، معلم را به بند کشیده، کولبر زحمتکش را به گلوله بسته، دانشجوی مبارز را به اسارت برده، آزادی سخن گفتن در مورد حقایق را سرکوب کرده، زنان را به جنس دوم و فرو دست تبدیل کرده، ستم‌گری ملی و سرکوب و تبعیض علیه مردم غیر فارس را نهادینه کرده، خرافه و دین را جایگزین علم و دانش کرده، محیط زندگی و زیست مردم را به فنایی هولناک کشیده و با به راه انداختن جنگ‌های ارتجاعی در منطقه، به قتل عام توده‌های مردم در آن سوی مرزها مشغول است. این‌ها همه معضلاتی‌اند که تحت حاکمیت نظام سرمایه‌داری اسلام‌گرایی حاکم بر ایران، جنبه عمومی دارد و مختص به این قشر و آن طبقه نیست. بلکه همه مردم در از میان بردن این رژیم و روابطی که مولد چنین فجایعی است، اشتراک منافع عمیق دارند.

مبارزه کارگران فولاد اهواز علیه توقف تولید و فقدان امنیت شغلی و پرداخت حقوق‌های به عقب افتاده شروع شد اما در طول این مبارزه خواسته‌ها افزایش یافت. کارگران نه تنها بر مطالبات عادلانه خود پافشاری کردند که خواهان آزادی کارگران زندانی هفت‌تپه شدند. در ادامه وقتی مقامات جمهوری اسلامی مستاصل و

درمانده دست به یورش علیه کارگران اعتراضی زدند و ده‌ها تن از آن‌ها را دستگیر کردند، بانک ملی که عمده سهام‌دار فولاد اهواز است وارد میدان شد و وعده‌ها داد. اما وعده‌ها کار نکرد و کارگران از خواسته‌های صنفی خود فراتر رفته و خواهان آزادی دوستان دستگیر شده‌شان شدند. این‌ها عالی است. اما برای واژگونی این نظام و سازماندهی نظامی دیگر که در آن کارگر بنده

لنین تاکید کرد که نقش ضروری یک کمونیست این نیست که «منشی اتحادیه کارگری» باشد (به عبارت دیگر، این نیست که رهبر مبارزات برای اصلاح و بهبود وضع طبقه کارگر در چارچوب نظام سرمایه‌داری باشد)؛ بلکه این است که «تریبون مردم» باشد. یعنی کسی که عمیقاً بر ستم‌ها و جنایت‌های نظام سرمایه‌داری پرتو می‌اندازد و نشان می‌دهد که این‌ها چگونه به طرق مختلف بر قشرهای گوناگون مردم تاثیر می‌گذارد و هر کدام از این قشرها چگونه به رخدادهای مهم جامعه و دنیا پاسخ می‌دهند. یعنی کسی که علل ریشه‌ای و روابطی که بنیان همه این ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها است را به شکلی قانع‌کننده و موثر بر ملا می‌کند؛ و از این طریق نیاز به انقلاب و برقراری یک جامعه نوین سوسیالیستی و در نهایت کمونیستی و نقش تعیین‌کننده طبقه تحت استثمار در جامعه سرمایه‌داری فعلی یعنی پرولتاریا را در به ثمر رساندن این دگرگونی انقلابی به مثابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری نشان می‌دهد.

بدون شک یک نکته مرکزی و محوری در «چه باید کرد»، تحلیل لنین از چرایی و چگونگی این واقعیت است که آگاهی کمونیستی (که در بر گیرنده یک بینش و رویکرد علمی است) نمی‌تواند «خود به خودی» تکوین یابد. بلکه باید از بیرون از عرصه تجربه مستقیم و فوری پرولتاریا و توده‌های مردم، به آنان عرضه شود. به این علت و علل دیگر، انقلاب کمونیستی باید از رهبری یک حزب پیشاهنگ سازمان‌یافته برخوردار باشد. حزبی متشکل از افرادی که از بخش‌های مختلف جامعه برخاسته‌اند و دیدگاه کمونیستی را اتخاذ کرده‌اند.

چه باید کرد غنی شده - اثر باب آواکیان

کارخانه نباشد و حاکم بر سرنوشت خود باشد، کافی نیست.

گسترش مبارزات کارگران به بحث‌های زیادی دامن زده است. از جمله این که چرا این مبارزات در محدوده شهرهای اهواز و شوش به پیش رفت و تبدیل به یک حرکت سراسری از سوی کارگران همه نقاط کشور نشد.

به این سوال پاسخ‌های مختلف داده شده است. نیروهایی سیاسی که ما آن‌ها را اکونومیست می‌دانیم اصلاً این سوال برایشان طرح نیست (مانند حزب کمونیست کارگری). این جریان، به میدان آمدن کارگران در هفت‌تپه یا فولاد اهواز یا هپکو و غیره را مساوی با به میدان آمدن کمونیسم، قلمداد می‌کند. آن‌ها هم خود را فریب می‌دهند هم دیگران را. اکونومیست‌ها هیچ‌گاه نفهمیدند که جنبش کارگری، مساوی جنبش کمونیستی نیست و این دو از هم جدا هستند. کمونیسم، علم است و این علم باید آموخته شود و راهنمای مبارزات کارگری و همین‌طور قشرهای دیگر مردم باشد. این علم و آگاهی کمونیستی از درون مبارزات پرولتاریا و تجربه مستقیم و فوری خودش بیرون نمی‌آید بر عکس است. باید به درون آن برده شود. دامن زدن به این مباحث، به‌خصوص در میان محافل کارگری و کارگران مبارز، ولی همه‌جا و در میان همه آنانی که «از استثمار بیزارند»، حیاتی است. وقتی خواست‌رهایی از این نظام ستمگر در راس قرار گرفته، درک علمی از این مبارزه، فهم علم کمونیسم نوین (علم‌رهایی کل بشریت از تمام ظلم‌هایی که سرچشمه‌اش نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان و ایران است)، ضروری است. اثر جاودانه لنین «چه باید کرد؟» به همین مساله پرداخته و راه جلو گذاشته است. بی‌جهت نیست که دونالد رامسفلد، نماینده و سخنگوی نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، به طبقه بورژوازی هشدار داد که باید چنین افراد و تفکراتی از میان برده می‌شدند! چرا که همین تفکر و خط «چه باید کردی»، بساط چندین قرن استثمار و ستم را در سرزمینی که یک ششم خاک کره زمین بود از میان برد و روابطی سازمان داد که بشر تا به آن زمان ندیده و تجربه نکرده بود. امروز مطالعه و بحث بر سر این اثر و مطالعه و بحث بر سر اثر «چه باید کرد غنی شده» که توسط باب آواکیان معمار کمونیسم نوین نوشته شده نه فقط برای مبارزات جاری طبقه کارگر که برای پیشبرد مبارزه در سمت و سویی انقلابی و آمادگی برای نبردهای بزرگ آتی، از اهمیتی تعیین‌کننده‌تر از همیشه برخوردار شده است. انقلابیون نسل گذشته در برابر ستم و استثمار نظام پادشاهی شعرگونه شعاری داشتند. می‌گفتند: «آنان که باد می‌کارند، توفان درو می‌کنند». اما طرف دیگر داستان این بود: این توفان چه مختصاتی دارد و باید برایش چه تدارکی دید که وقتی آمد و بساط نظام پادشاهی را در هم کوبید، بتوان یک نظام نوین سوسیالیستی را جایگزین آن کرد. توفان سال ۵۷ رژیم شاهنشاهی را برانداخت اما توده‌های مردم از آن ثمری نبردند و به دلیل نداشتن یک رهبری کمونیستی، زنجیرهای اسارت‌شان خشن‌تر و بی‌رحمانه‌تر توسط نظام سرمایه‌دارانه/تئوکراتیک جمهوری اسلامی ادامه در صفحه بعد

صیقل خورد و چهار دهه رنج و بینوایی را بر مردم ما تحمیل کرده است.

چرا آن مبارزات پر شور توده‌ای به چنین فرجام هولناکی رسید؟ چرا مبارزه کارگران اعتصابی صنعت نفت که شیرهای نفت را بستند و شریان حیاتی اقتصاد متکی بر درآمدهای نفتی را قطع کردند و حکومت پادشاهی را فلج کردند، به جایی نرسید و سرانجام همه آن فداکاری‌ها، روی کار آمدن نظام ضد کارگر و ضد مردمی جمهوری اسلامی بود؟ این‌ها سوالاتی مهم و عمیق‌اند که هر فعال کارگری که امروز شجاعانه برای رژیم خط و نشان می‌کشد و می‌گوید: «ما کارگران تا آخرش ایستاده ایم» (۱) هر کارگر مبارز فولاد اهواز که امروز در میانه مبارزه اعلام می‌کند: «ممکن است طبقه ما ناآگاه بوده‌ایم اما ۴ سال ظلم، طبقه ما را آگاه کرده است» (۲) به این سوالات باید برسد، فکر کند و پاسخ درست بدهد. در غیر این صورت زنجیرهای ستم و استثمار به صدا در می‌آیند، ولی پاره نخواهند شد.

پیام ما در این دوره حساس این است: به‌پاخاستن، متحد و متشکل شدن و ساختن جنبشی با هدف انقلاب. تدارک برای انقلاب قهرآمیزی که این نظام و طبقه حاکمه که منافعش را با تکیه به نیروی اسلحه و ایدئولوژی‌های اسارت‌بار پیش می‌برد، سرنگون کند. پیام ما، دعوت به برافراشتن و گرد آمدن زیر پرچم انقلاب کمونیستی است. این انقلاب را یک طبقه جهانی رهبری می‌کند: پرولتاریا. طبقه‌ای که فقط با رها کردن تمام بشریت رها می‌شود و هدفش آزادی نوع بشر از زندان جامعه طبقاتی است. ■

آتش

پانوشت:

- ۱ - برگرفته از سخنرانی یکی از کارگران اعتصابی فولاد در ۲۶ آذر ۹۷
- ۲ - همان جا



مقابله با دو گرایش

سوریه و تسلیح بیشتر آن هیچ تردیدی ندارند. گرایش‌های نزدیک به حزب توده (مشخصاً سایت مجله هفته)، برخی گرایش‌های طرفدار سازمان فداییان خلق ایران (اکثرت)، حزب کار ایران (توفان)، باند حسین درخشان و علی‌علیزاده و شرکا، تعدادی از دانشجویان چپ دهه ۸۰ و مبلغینی چون مرتضی محیط از این دست هستند. متأسفانه رد پای چنین گرایشی به‌شکل محفل ده یا پانزده نفره در دانشگاه‌های تهران هم دیده می‌شود. شک نکنید که طیف هواداران این خط (چه در داخل ایران و چه در خارج کشور) با هر سطح از خوشبینی، توهم و تحلیلی که به آن نگاه می‌کنند، مستعد سقوط تمام عیار و همکاری سیاسی، نظامی، امنیتی و اطلاعاتی با جمهوری اسلامی هستند. آنان حقیرانه از جنایت‌های سپاه پاسداران در سوریه دفاع کرده و به‌دنبال تخطئه و توقف جنبش‌های مبارزاتی و مردمی از خیزش دی ۹۶ و جنبش زنان خیابان انقلاب تا جنبش کارگری هستند. تحلیل‌های نادرست، سطحی‌نگرانه، پراگماتیستی و ناسیونالیستی، خطر افتادن در دام‌چاله سم‌گیری با یکی از دو پوسیده آمریکا و جمهوری اسلامی یا سم‌گیری با امپریالیسم آمریکا یا روسیه را تقویت می‌کند و میان تبدیل شدن تئوری این خط به پراتیک پشت کردن به توده‌های مردم در ایران و منطقه و جهان، فاصله زیادی نیست.

اما گرایش سوم که چه در میان احزاب و سازمان‌های چپ و کمونیست و چه در میان روشنفکران و فعالین سیاسی و دانشجویی چپ موجود است، تأکید بر مرزبندی همزمان با هر دو پوسیده و تمامی قدرت‌های امپریالیستی در صحنه پر تضاد پیش رو است. میان طیف وسیع این گرایش، بر سر بسیاری از مسائل از جمله استراتژی انقلاب، چپ‌ستی سوسیالیسم و کمونیسم و حتی اهداف و تاکتیک‌ها، تفاوت‌های زیادی موجود است، اما آن‌ها بر سر کشیدن همزمان خط تمایز با تمامی مرتجعین متفقند. علی‌رغم هر اختلاف نظری در این مورد مشخص، یک اصل پایه‌ای وجود دارد: راه و مسیر انقلاب توده‌های مردم از این دوگانه‌های فاجعه‌بار کنایی و سم‌گیری با یکی از دو پوسیده یا یکی از امپریالیست‌ها جدا است. تمامی امپریالیست‌ها و تمامی دولت‌ها و گروه‌های خواهان حفظ نظام سرمایه‌داری در هر شکلی از اسلامی تا سکولار، دشمن توده‌های مردم جهان و منطقه‌اند و افتادن به حقارت سم‌گیری و تقویت یکی از مرتجعین به نفع دیگری، چیزی جز بی‌راهه و بن‌بست و خیانت به مردم و توده‌ها نیست.

موجودیت و هم‌زمنی خط ضدیت فعال با تمامی مرتجعین در هر مکان و هر سطحی به‌ویژه در میان توده‌های وسیع مردم و از جمله جنبش دانشجویی و چپ دانشجویی، نیازمند تقویت شدن و عمیق‌تر و فراگیرتر شدن است. چون در میان این طیف نیز بر سر اتخاذ خط و موضع صحیح در موضوعات مختلف (مثلاً مواضع پ.ک.ک و متحدینش در روژناوا در قبال امپریالیسم آمریکا یا نقش و وضعیت گروه‌های اسلام‌گرا در اروپا) یا حتی درون برخی احزاب و سازمان‌ها، اختلاف و گرایش‌های متزلزل وجود دارد. چنین نیست که مواضع فعلی همه طرفداران این طیف، تغییرناپذیر است و تا پایان الزاماً بر خط صحیح باقی می‌مانند. بنابراین، مبارزه فکری و سیاسی و افشاگری هر دو خط ارتجاعی (طرفداری از غرب و آمریکا یا طرفداری از روسیه، چین و جمهوری اسلامی)، وظیفه مداوم این طیف به‌ویژه در میان دانشجویان است. در این مبارزه و افشاگری باید موضع تعرضی و آشتی‌ناپذیر و در عین حال مستدل و علمی داشت. همچنین این مبارزه برای فعالین و طرفداران کمونیسم نوین، بخشی از دامن زدن به قطب‌بندی مثبت و به‌نفع انقلاب و توده‌ها و بخشی از آماده‌سازی بستر و توده‌ها جهت انقلاب است. ■

ژیلانوشه

پانوشت:

- ۱- واژه «چپ» در این جا به معنای نیروی کمونیست و انقلابی نیست، بلکه طیف وسیعی از احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها، جریان‌ها، خطوط و شخصیت‌هایی را در بر می‌گیرد که با هر تحلیلی بالاخره خود را طرفدار مارکس و مارکسیسم، تفاسیر و خطوط خرده‌بورژوازی از مارکس و سوسیال‌دموکراسی می‌دانند.

رضاشاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه مستعمراتی در ایران

بخش هشتم:

سلطان صاحب زنان

طرفداران رضا شاه مدعی‌اند دوران سلطنت او، آغاز روند بهبود وضعیت زنان در ایران و نقطه عطفی در موقعیت اجتماعی زن بود. در این شکی نیست که اصلاحات رضا شاه به‌ویژه در مورد کشف حجاب، امری تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران بود و تبعات آن تا به امروز ادامه پیدا کرده است. اما این نوشته می‌کوشد نشان دهد که: تلاش برای تغییر موقعیت زنان در جامعه ایران با اقدامات رضا شاه آغاز نشد، ماهیت طبقاتی دولتی که رضا شاه بنا نهاد قادر به رهایی زنان نبود، اقداماتی قسمی، سطحی و تبلیغاتی بود و پایه‌های اصلی ستم بر زن و مردسالاری را در ایران متزلزل نکرد و نحوه اجرای آن به شکل‌گیری تضادهای ارتجاعی حاد پا داد. این مساله، به‌ویژه هنگامی پررنگ‌تر می‌شود که این اقدامات را با نمونه دیگری در همان مقطع زمانی یعنی کارزار رهایی زنان در اتحاد شوروی سوسیالیستی در فاصله سال‌های ۱۹۱۷ تا اواسط دهه ۱۹۳۰ مقایسه کنیم.

برخلاف تصویر واژگونه‌ای که طرفداران سلطنت پهلوی ترسیم می‌کنند هرگز چنین نبود که روند مبارزات زنان برای رها شدن از قید و بند پدرسالاری با فرم‌های رضا خان شروع شد و گویی این «پدر تاجدار ملت» یک روز تصمیم گرفت «ضعیفه‌ها را از پرده بیرون کشیده و خوشبخت و «متمدن» کند. مدت‌ها پیش از روی کار آمدن رضا خان از سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، زنان به‌اشکال مختلف در جنبش‌های سیاسی از جمله جنبش و قیام بابیان (۱۲۲۷ ش)، نهضت تنباکو (۱۲۷۰ ش) و به‌ویژه در جریان انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ش) و جنگ‌های انقلابی مشروطه‌خواهان تبریز حضور داشته و کم و بیش در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه نقش ایفا می‌کردند. تعدادی از آن‌ها در مدارس و مطبوعات فعالیت داشتند.

چندین و چند نشریه زنان مثل عالم نسوان (۱۳۰۰-۱۳۱۲ ش)، پیک سعادت نسوان (از ۱۳۰۶)، زبان زنان (۱۲۹۸-۱۳۰۱)، جهان زنان (۱۳۰۰) و نامه بانوان (۱۲۹۹) در تهران، رشت، اصفهان، مشهد و غیره منتشر می‌شد که زنان در آن‌ها فعالیت می‌کردند. حتی در مورد حجاب، پیش از سال ۱۳۱۴ در میان بخش‌هایی از زنان تحصیلکرده شهری و محصلین مدارس شاهد محدود کردن و حتی بی‌حجابی هستیم. به‌عنوان مثال، عین‌السلطنه سالور از روزنامه‌نگاران وقت در خاطراتش می‌نویسد که زنان بدون روبنده (پیچه) و با دست‌ها و سینه بیرون از چادر به خیابان می‌آمدند و یا خانوم صدیق دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۷ با کلاه و لباس اروپایی در خیابان‌ها راه می‌رفت.^۱ بحث درباره حجاب و نقد حجاب زنان هم رایج بود. شهناز آزاد (فرزند میرزا حسن رُشدیه) در اولین شماره نشریه خود با عنوان نامه بانوان از حجاب با عنوان «کفن سیاه» نام برد و از برداشتن حجاب دفاع کرد.^۲ یا ابوالقاسم آزاد آذربایجانی در ۱۲۹۷ محفل مختلطی را تأسیس کرد که اعضایش به‌صورت مخفی برای از بین بردن حجاب فعالیت و بحث می‌کردند.^۳ گسترش این فعالیت‌ها و مباحث به تحولات بین‌المللی سیاسی برمی‌گشت و تأثیراتی که جامعه ایران خصوصاً بخش روشفکری آن از این تحولات می‌گرفت. موج اول فمینیسم و خصوصاً تأثیرات پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، بحث درباره جنبش زنان را به مساله‌ای رایج در سطح جهان تبدیل کرد و روشنفکران ایران و حتی برخی از زنان دربار قاجار از این مباحث تأثیر گرفته بودند. حتی کشورهای مثل افغانستان، ترکیه و مصر زودتر از ایران در مورد مساله زنان و به‌ویژه در مورد حجاب دست به تغییراتی زدند. رشد روابط سرمایه‌داری در این کشورها نیازمند آموزش زنان بود و تا حدی

که به سمت گسترش این روابط می‌رفتند تمایل به کشاندن زنان به سطح جامعه هم شکل می‌گرفت. اما نکته مهم این است که نقش انقلاب اکتبر و به‌ویژه تحولات جاری در اتحاد شوروی در مورد مساله زنان را نمی‌توان نادیده گرفت. مساله برابری میان زن و مرد در جمهوری سوسیالیستی ایران و جنبش جنگل مطرح شد و در روایت‌های تاریخی از تبلیغات بلشویک‌ها علیه حجاب در گیلان بحث شده است.^۴ همچنین می‌دانیم که پس از اجرای فرمان کشف حجاب رضا شاه در دی ۱۳۱۴، نواحی شمال ایران به‌ویژه گیلان کم‌ترین مقاومتی در برابر آن داشتند و احتمالاً این مساله متأثر از نزدیکی به شوروی و اخبار مربوط به زنان در اتحاد شوروی بود.^۵

در قسمت‌های قبلی این سلسله مقالات گفتیم که تشکیل یک دولت متمرکز، هدف اصلی پروژه سیاسی رضا شاه بود و بسیاری از تغییرات و اصلاحات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این دوران به‌قصد خدمت به این هدف و قشر جدیدی از سرمایه‌داران بوروکرات و زمین‌داران بزرگ انجام شدند. رضا شاه به‌دنبال جلب مشروعیت اجتماعی برای دولتش، قشر جدیدی از بوروکرات‌ها را ساخت و گسترش داد. همچنین تمایل به تجدد نمایی ایرانی و مدرن نشان دادن ایران، دو پای ایدئولوژی دولت پهلوی اول بودند که از قضا هر دو با مساله زنان و خصوصاً بدن زن مرتبط می‌شدند. به‌همین علت، مساله ظاهر و پوشش به دغدغه اصلی دولت رضا شاه در مورد زنان تبدیل شد و بیش از هر چیز در سیاست کشف حجاب فشرده شد. تغییر پوشش مردم (ابتدا مردان در ۱۳۰۷ و بعد زنان در ۱۳۱۴) بیان دو هدف سیاسی و تبلیغاتی دولت پهلوی بود: نخست این‌که هیچ عرصه‌ای از جامعه نیست که از دامنه نفوذ و هژمونی دولت متمرکز دور مانده باشد و دولت حق دارد حتی پوشش و ظاهر «رعایای» تحت حاکمیتش را تعیین کند. دوم این‌که دیگران (به‌ویژه اروپاییان) باید مدرن و متجدد شدن ایران را چه در چهره شهرهای جدید

(خیابان‌ها و ساختمان‌های تازه تأسیس) و چه در مدرن‌نمایی چهره مردم کوی و خیابان ببینند. در واقع از بدن و پوشش زنان به‌عنوان نماد مدرنیسم استفاده شد. شخص شاه هم در سخنرانی‌اش گفت زنان: «...از جامعه جدا نگاه داشته شده بودند، بلکه وظایف خود را نسبت به وطن و فداکاری در راه کشور نیز نمی‌توانستند انجام دهند... زنان... از فرصتی که در اختیارشان قرار گرفته برای خدمت به پیشرفت کشور استفاده کنند».^۶ حال آن‌که در اتحاد شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) مساله رهایی زنان بخشی از استراتژی رهایی جامعه از قید و بندهای دنیای کهنه بود. این مبارزه اگرچه در مقطع میانه دهه ۱۹۳۰ تا پایان جنگ جهانی با عقب‌نشینی‌ها و انحرافات همراه شد اما به گواهی تاریخ، وضعیت زنان در تمامی جمهوری‌های شوروی به‌ویژه در آسیای مرکزی و قفقاز یک جهش بی‌مانند در تاریخ بشر تا آن مقطع بود.^۷

اقدامات و اصلاحات رضا شاه در مورد زنان اساساً در سطح ظاهر و برخی از مناسبات اجتماعی باقی ماند و هرگز روابط تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار و کانون‌ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی که ستم بر زن را باز تولید می‌کنند (خانواده مردمحور، قوانین شریعت و غیره)^۸ حتی الحاقیه‌های مربوط به قانون خانواده که از آن به‌عنوان «اقدامات مترقی رضا شاه» نام می‌برند و از سال ۱۳۰۷ به‌مرور به قانون مدنی ایران افزوده شدند، کماکان حاوی اشکال بنیادین ستم بر زن و مردسالاری هستند. به‌عنوان مثال، نیاز زن به اجازه پدر یا پدربزرگ برای اولین ازدواج، چند همسری و تعدد زوجات و صیغه، جرم دانستن همجنسگرایی و نداشتن حق رأی زنان در آن تأیید شده بود. طبق ماده ۱۱۰۵ شوهر، رئیس خانواده بود و طلاق بر اساس ماده ۱۱۳۳ حق مرد بود و مرد برای طلاق حتی نیاز به بیان آن به همسرش را نداشت. در واقع، قانون

خانواده رضا شاهی به قوانین زن‌ستیز شریعت اسلامی تن داد و آن‌ها را در هیئت قانون و اجبار دولتی به زنان تحمیل کردند. دوره پهلوی اول همچنین سرآغاز تن‌فروشی رسمی و قانونی و متمرکز بود که بعدها در سلطنت محمد رضا شاه نیز ادامه پیدا کرد. محله نیمه ویران قجرها که بعدها به شهر نو معروف شد به دستور رضا شاه بازسازی شده و محل اسکان تن‌فروشان شد. او همچنین دستور داد زنان حرمسرای قاجار در این منطقه اسکان داده شوند و بسیاری از آن‌ها ناچار به دام تن‌فروشی افتادند.^۹ سرهنگان و نظامیان ارتش شاهنشاهی مانند عبدالله‌خان ششول و سرهنگ مظفرخان خانه‌های متعدد در شهر نو ساختند و دختران روستایی که توسط واسطه‌ها اغفال شده و حتی دزدیده شده بودند را به بردگی جنسی کشاندند.^{۱۰} اما در اتحاد شوروی، تمامی قوانین و سنت‌های دینی (اعم از اسلامی یا مسیحی) در مورد زنان و ازدواج ملغی شدند، حق رأی زنان و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به رسمیت شناخته شد، حق طلاق، حق سقط جنین، آزادی همجنسگرایان، ممنوعیت ازدواج اجباری، برابری در دستمزدها، ممنوعیت چند همسری و غیره در فاصله کوتاهی عملی شدند. آن هم در جهانی که در همان مقطع زنان در ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه حتی فاقد حق رأی بودند. یکی دیگر از مشخصه‌های اصلاحات رضا شاه در مورد زنان، فرایند از بالا و مکانیکی آن بود. به این شکل که به زنان اجازه داده نشد تا نقش و جایگاه مرکزی و مهمی در فرایند مبارزه با حجاب بازی کنند و اساساً کارزار توده‌ای و از پایین برای ترویج و گسترش آگاهی اجتماعی در این مورد راه نیافتاد. حتی جمعیت‌هایی که زنان برای فعالیت‌های اجتماعی و مباحث فرهنگی و سیاسی راه انداخته بودند توسط رضا شاه تعطیل شدند و زنان فقط «آزاد» بودند مجری اوامر «ملوکانه ذات همایونی» باشند و نه فاعلین آگاه و صاحب نظر در دفاع یا انتقاد به این اصلاحات و برنامه‌ها. برنامه رضا شاه به جای اتکا به مردم و مشخصاً خود زنان در پیشبرد آگاهانه و جمعی مبارزه با رسوم، سنت‌ها، روابط و مناسبات پدرسالارانه و مردسالارانه، بنا به

مصلحت و اهداف دولت برخی از آن‌ها را به صورت قسمی و گزینشی انتخاب کرد و با اتکا به تهدید و فشار قانونی و پلیسی کوشید آن‌ها را به جامعه تحمیل کند. جواب پاسبان‌ها و آژان‌های رضا خان به معترضین اعم از مرد و زن در بسیاری موارد کتک و توهین و دستگیری بود. زنان نه تنها از سوی گزمنگان حکومتی بلکه از سوی جامعه و سنت هم تحت فشار بودند. گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که زنانی که فرمان کشف حجاب را رعایت می‌کردند مورد تهدید و اذیت مردان مذهبی در کوچه و خیابان قرار می‌گرفتند و حتی بعد از شهریور ۱۳۲۰ تعدادی از فروشگاه‌ها اعلان زدند که مشتریان بی‌حجاب را نمی‌پذیرند.^{۱۱} برای فشار و تحقیر دو جانبه علیه زنان تن‌فروش و زنان باحجاب، دولت دستور داد زنان تن‌فروش تا زمانی که شوهر نکرده بودند باید چادر سر می‌کردند.^{۱۲} وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد دختران باحجاب حق دریافت دیپلم را ندارند و دختران بسیاری از خانواده‌های مذهبی از رفتن به مدرسه و تحصیل محروم شدند.^{۱۳} کارمندان دولت موظف بودند بی‌حجاب سر کار بروند و حتی کارمندان مرد موظف بودند همسران خود را بی‌حجاب برای جشن‌ها و مراسم عمومی همراه خود ببرند. و دولت در ۲۰ تیر ۱۳۱۴ به معترضین در مسجد گوهرشاد مشهد آتش گشود. یکی از تبعات مهم سیاست کشف حجاب سرکوب‌گرانه رضا شاه این بود که بخش‌هایی از مردم را به سمت روحانیت و تفکرات ارتجاعی آن‌ها سوق داد. نکته قابل توجه این است که به‌رحال حجاب، یک نماد ستم بر زن و زنجیر تحقیر زنان در ایران بود و باید با آن مبارزه می‌شد. چنین نیست که اگر رضا خان فرمان کشف حجاب سرکوب‌گرانه را نمی‌داد و مسأله مبارزه با حجاب به‌شکل دیگری پیش می‌رفت، این تضاد بدون تنش و خود به خود حل می‌شد. مسأله این است که حل صحیح این تضاد نیازمند خنثی کردن شریعت، نهادهای دینی و تغییر باورهای دینی مردم و متحد کردن آن‌ها خصوصاً زنان بود. جهش سراسری و مبارزه و کارزار اجتماعی و فرهنگی برای رها شدن از حجاب نیازمند تغییر در روابط اقتصادی و تولیدی مبتنی بر استثمار و فرودستی زن در جامعه،

الغای کامل قوانین مذهبی و جدایی دین از دولت و مبارزه فعالانه و آگاهانه خود زنان با سنت و حجاب و روحانیت بود. ضرورت‌هایی که هیچ‌کدام بنا به ماهیت طبقاتی دولت رضا شاه به‌عنوان یک دولت دیکتاتوری بورژوازی و نیمه‌فئودالی، جواب نگرفتند و این تضاد به‌صورت قسمی، نمایشی، مکانیکی و سرکوب‌گرانه حل شد. بورژوازی در هر شکلش هرگز نمی‌خواهد و نمی‌تواند انرژی زنان را به‌تمامی آزاد کند و امکان‌هایی آن‌ها را فراهم کند. چرا که روابط تولیدی و اجتماعی سرمایه‌دارانه بر انواع ستم‌های اجتماعی از جمله ستم بر زن اتکا می‌کند. بورژوازی به‌ناچار هم به‌علت نیاز به نیروی کار زنان و هم تأثیرات ناشی از رهایی زنان در اتحاد شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) و بعد چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) بر جنبش زنان و مبارزات‌شان، با ضرورتی به نام مسأله زنان و جنبش زنان روبه‌رو شد و باید به آن پاسخ می‌داد. اما پیوند تاریخی ستم بر زن با مالکیت خصوصی ابزار تولید و روابط تبعیض‌آمیز طبقاتی و اجتماعی، این طبقه را به‌سمتی راند و می‌راند که همواره اشکال ستم بر زن را تغییر می‌دهد اما قادر به حل تاریخی آن و ریشه‌کن کردنش نیست. این مسأله در کشورهای تحت سلطه (جهان سوم) مانند ایران که نهادها، روابط و سنت‌های فئودالی و پدرسالارانه با جان‌سختی بیشتری در جامعه حضور دارند، دشواری‌های مضاعفی دارد. اما هم‌زمان با اصلاحات رضا شاه در مورد مسأله زنان، کارزار مبارزه با حجاب و خرافات و رسوم زن‌ستیزانه در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز اتحاد شوروی به‌شکل دیگری در جریان بود. حزب کمونیست، این کارزار را با مشی توده‌ای و با اتکا به زنان پیشرو و حضور و نقش‌آفرینی خود زنان در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰ پیش برد. هدف این جنبش که عنوان کارزار هجوم به آن داده بودند، بیرون کشیدن زنان از سیطره حجاب و چادر و مبارزه با مهریه و سایر سنت‌های فئودالی و مردسالارانه بود. زنان با شعار «در سرزمین شوراها، سرکوب، بردگی و خشونت علیه زنان جایی ندارد» طی جلسات مختلف بحث و سخنرانی و جشن و مبارزه، چادرهای سنتی آن مناطق (پرنجی، چاچوان) را به

آتش کشیدند. این کارزار اگرچه با فراز و فرود و مبارزه پیش رفت اما از آن‌جاکه با حضور زنان و متحد کردن آن‌ها و تغییرات عمده اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در یک کشور سوسیالیستی صورت گرفت، به امر ماندگار و پایداری در منطقه آسیای مرکزی تبدیل شد.^{۱۴} این بخش را با ترجمه یکی از آوازهای زنان روستایی در بخارای ازبکستان در جریان کارزار هجوم به پایان می‌بریم: ای گل‌های شرقی/ زمان آن رسید که حجاب و پرنجی را کنار بگذاریم/ به من گوش فرا دهید ای معلم شرق سرخ/ هزاران سال زیر یوغ و تاریکی به‌سر بردید/ وقتی از خواب عمیق بیدار شوید/ کارگران جهان در انتظار شما خواهند بود.^{۱۵} ■

سیامک صبوری

پانویس:

- ۱- به نقل از باستان‌شناسی سیاست‌های جنسی و جنسیتی در پایان عصر قاجار و دوره پهلوی اول. به کوشش پاپلی یزدی و دژم خوی ص ۴۵
 - ۲- به نقل از اقتدار و نمایندگی، بازبینی فعالیت‌های زنان در دوره رضا شاه. افسانه نجم آبادی. ص ۱۳۴
 - ۳- حیات یحیی. ج ۴. ۱۳۶۱. ص ۴۳۳
 - ۴- خاطرات عین‌السلطنه. ج ۷ ص ۵۶۹۳ و ۵۷۱۸
 - ۵- به نقل از: ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن. هوشنگ شهبایی ص ۳۰۱
 - ۶- به نقل از: برنامه گسترده برای زنان ایران «نو». یاسمین رستم‌کلایی. ص ۲۵۷
 - ۷- نگاه کنید به: تاریخ واقعی کمونیسم. ریموند لوتا و جنبش کمونیستی و مسأله زنان، تجربه‌ها و نقدها. امید بهرنگ
 - ۸- نگاه کنید به: منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت. فردریش انگلس
 - ۹- اپلی و دژم خوی ص ۱۶
 - ۱۰- طهران قدیم. جعفر شهری. ج ۱. ص ۳۹۷
 - ۱۱- هوشنگ شهبایی ۳۰۲ - ۳۰۶
 - ۱۲- خشونت و فرهنگ. اسناد محرمانه کشف حجاب. به کوشش آشنا. ۱۳۷۱. ص ۱۵۶ و ۲۶۳
 - ۱۳- همان ۲۱۹
 - ۱۴-
- The new woman in
Uzbekistan. Marianne Kamp.
2008
- ۱۵- کشف حجاب. فاطمه صادقی. ص ۶۶

جلیقه زردها در فرانسه

حتا غرب سرمایه‌داری از گسترش فقر و عریان‌تر شدن شکاف طبقاتی در امان نیست. نظام سرمایه‌داری که اقتصاد تمام جهان را در یک فرآیند واحد ادغام کرده است، وارد یکی از ویرانگرترین بحران‌های «سیستمیک» یا ساختاری خود شده است. دولت‌های سرمایه‌داری مجبورند به بازسازی ساختارهای کهنه انباشت سرمایه‌داری خدمت کنند و این بازسازی را به‌پهای خرد کردن توده‌ها پیش می‌برند - نه فقط در کشورهای موسوم به «جهان سوم» بلکه حتا در «متروپل»ها (یعنی، کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی). اقدامات و سیاست‌های آنان برای مهار بحران ساختاری نظام‌شان به بحران‌های سیاسی و تضادهای جدید، به‌ویژه در عرصه سیاسی پا می‌دهد. روال «معمول» هفتاد سال گذشته در غرب سرمایه‌داری، زیر فشار دو ضرورت در حال درهم شکستن است: ضرورت مبارزه برای تغییر جامعه که به شورش از پایین پا می‌دهد و تلاش طبقه بورژوازی از بالا برای حل معضلات سیستمیک نظام سرمایه‌داریشان که به دعوای درون طبقات حاکمه پا می‌دهد و هم‌زمان تضادشان با توده‌های مردم را تشدید می‌کند. با این مقدمه نگاهی به شورش «جلیقه زرد» در فرانسه می‌کنیم.

«جلیقه زردها» در ۵ هفته گذشته حکومت فرانسه را به لرزه درآورده‌اند. ابتکار عمل‌ها و تداوم مبارزه‌شان شور و شغف بزرگی در میان اکثریت مردم فرانسه به‌وجود آورده و قشر کوچک حاکمان را وحشت‌زده کرده است. آنان صدها هزار نفرند که در گروه‌های پراکنده، به‌ویژه در روزهای شنبه هر هفته، بزرگ‌راه‌ها و چهارراه‌ها را در سراسر فرانسه، می‌بندند و در پاریس، به‌ویژه در خیابان شانزه لیزه که نماد طبقه ثروتمند فرانسه است، تظاهرات می‌کنند. کاخ ریاست جمهوری در همان حوالی است. نیروهای پلیس و تانک‌های ضد شورش، یک دیوار امنیتی حول کاخ ریاست جمهوری کشیده‌اند تا مانع از حمله جلیقه زردها به آن شوند. با وجود اقدامات امنیتی شدید، جلیقه زردها در شهرهای بزرگ مانند پاریس، مارسای، تولوز با تحرک بالا به زد و خورد با نیروهای امنیتی و پلیس می‌پردازند و هزاران نفر جلوی ماشین‌های آب‌پاش و تانک‌های مسلح ضد شورش می‌ایستند

و در کوجه پس کوجه‌های مناطقی که به ثروت‌های خیره‌کننده شهره‌اند، باریک‌دبندی می‌کنند.

این جنبش، جنبش صاحبان خودروها و کامیون‌داران، به‌ویژه در روستاها و شهرهای کوچک فرانسه است. در فرانسه خودروها باید جلیقه زرد داشته باشند تا در شرایط اضطراری، راننده‌ها آن را به‌علامت «اضطرار» بر تن کنند. جلیقه زردها از همین به‌عنوان نماد جنبش خود استفاده کرده‌اند. اکنون معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان و دیگرانی که به حمایت از آنان برخاسته‌اند نیز جلیقه زرد بر تن می‌کنند.

چکاننده این موج اعتراضی، افزایش روزافزون هزینه‌های سوخت بود - معضلی که همه اهالی روستاها و شهرهای کوچک فرانسه و کسانی که بیرون شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند در آن سهیم‌اند. فرسودگی و از کار افتادن شبکه ریلی محلی فرانسه، مردم این مناطق را وادار کرده تا فاصله‌های زیادی را با خودروهایشان طی کنند. حتا برای استفاده از خدمات همگانی مانند آموزش و درمان باید کیلومترها سفر کنند زیرا خدمات همگانی از این مناطق رخت بریسته‌اند. در چند دهه گذشته، کارگران فرانسه هم پدیده «دیترویت» را که به‌معنای «مهاجرت» کارخانه‌های خودرو سازی و دیگر مانوفاکتورها به چین (یا کشورهای با نیروی کار ارزان) است، تجربه کرده‌اند. بسیاری از مشاغل تولیدی از بین رفته و بر مشاغل خدماتی افزوده شده است. بسیاری از کسانی که در کارهای خدماتی درگیر هستند، در استخدام کسی نیستند بلکه خویش-فرمایانند و خودرو و سوخت نقش مهمی در کسب و کار آن‌ها دارد.

این جنبش، به‌عبارتی، جنبش خرده‌بورژواهاست. وقتی می‌گوییم «جنبش خرده‌بورژواها» برای ارزش‌گذاری منفی بر آن نیست. بلکه بیان واقعیت طبقاتی جلیقه زردهاست. بی‌تردید، این جنبش، جنبشی عادلانه است زیرا در واکنش به کارکردهای خردکننده سرمایه‌داری و سیاست‌های ضد مردمی دولت فرانسه که مالیات ثروتمندان را حذف می‌کند و بر نیازهای حیاتی مردم مالیات می‌بندد، سربلند کرده است. اما جنبشی است به‌شدت ناهمگون و به‌طور کلی، نمی‌توان گفت که توده‌ها، اعم از کارگر و خرده‌بورژوازی،

به‌صرف داشتن مطالبات عادلانه اقتصادی و اجتماعی، به‌طور خودبه‌خودی در جبهه پیشرو و انقلابی فرود خواهند آمد. در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی، واکنش توده‌های مردم (از کارگران تا خرده‌بورژوازی) به این جابه‌جایی‌های عظیم در اقتصاد، متفاوت بوده است و همیشه علیه دولت و حاکمان نبوده است. به‌طور مثال در آمریکا بخش قابل توجهی از کارگران ناراضی، وارد جنبش فاشیستی ترامپ شده‌اند و از او حمایت می‌کنند. بدنه اصلی توده‌های درگیر در «جلیقه زرد» خود را «میهن‌پرست» می‌دانند. در کشوری امپریالیستی که میهن‌پرستی به‌معنای جنگیدن برای مستعمره و مناطق نفوذ امپریالیستی است، می‌توان فهمید که این گرایش تا چه حد عقب‌مانده و ارتجاعی است. شمار کمی از کارگران و زحمتکشان عرب و سیاهان فرانسه به این جنبش پیوسته‌اند. اگر گرایش منفی این جنبش از سوی نیروهای چپ انقلابی به‌ویژه کمونیست‌های انقلابی بدون چالش بماند و پولاریزاسیون مثبتی بر مبنای یک آگاهی مترقی و انترناسیونالیستی و انقلابی در این جنبش صورت نگیرد، دو جناح هیئت حاکمه فرانسه آن را میان دو آینده‌ای که هر یک برای فرانسه ارائه می‌دهند، پولاریزه خواهند کرد. رئیس جمهور فرانسه (مکرون) برای کنترل این شورش دست و پا می‌زند و در مقابل مطالبات آن امتیازاتی داده است که می‌گفت هرگز نخواهد داد.

مارین لوپن فاشیست که اکنون بیش از هر زمان تبدیل به رقیبی جدی برای مکرون شده است، در تلاش است تا از این شورش، به هر وسیله ممکن، برای باز کردن راهش به‌سوی قدرت استفاده کند. این که مرتجعین حاکم می‌توانند نیروی سازمان‌یافته مهمی را از درون این جنبش توده‌ای بیرون بکشند، امر غریبی نیست. در ایران، در سال ۱۳۵۷ شاهد چنین رخداد فاجعه‌باری بودیم. در چند دهه گذشته در خاورمیانه دیده‌ایم که چگونه اسلام‌گرایان، با دست گذاشتن بر فقر و فلاکت توده‌ها، بارها آنان را به زیر پرچم خود کشیده‌اند. در چهل سال گذشته در ایران دیده‌ایم که توده‌های عاصی و رنجور از ستم و استثمار بارها به‌دنبال خاتمی‌ها و احمدی‌نژادها افتاده‌اند. به قول لنین، مرتجعین هم برای رسیدن به مقاصد خود به توده‌ها

نیاز دارند.

انقلاب پرولتری نیز بدون این‌که پرولتاریای انقلابی و حزب پیشاهنگ کمونیست آن (که متاسفانه هنوز در فرانسه چنین حزبی موجود نیست) بخش بزرگی از این قشر (خرده‌بورژوازی) را متحد کرده و بخشی دیگر را به بی‌طرفی دوستانه یا بی‌طرفی براند، ممکن نخواهد شد. این توده‌های خرده‌بورژوازی به پا خاسته، در نابودی سرمایه‌داری ذینفع هستند و باید آنان را بر پایه ضرورت انقلاب کمونیستی خطاب قرار داد. امروز، کاملاً امکان و پایه مادی آن هست که حتا عده کمی از کمونیست‌های انقلابی در فرانسه، با یک خط صحیح و دخالگری نقشه‌مند و آگاهانه بتوانند در این جنبش یک پولاریزاسیون مثبت ایجاد کرده و پایه بگیرند. کمونیست‌های انقلابی، در درجه اول بر ذهنیت توده‌ها تاثیر بگذارند تا آن‌ها آگاه شوند که سرچشمه فقیرتر شدن‌شان نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است و همین نظام، و مشخصاً همین دولت امپریالیستی فرانسه فقر کیفیتا ویرانگرتری را به مردم کشورهای آن‌سوی مدیترانه تحمیل کرده و می‌کند؛ تولیدکننده جنگ‌های جنایت‌کارانه و نابودی محیط زیست نیز هست. شعارهایی که از این واقعیت سرچشمه می‌گیرند و به آن اشاره دارند باید در این جنبش طنین‌انداز شوند: شعارهای کمونیستی علیه سرمایه‌داری، شعارهای ضد سیاست مهاجرستیزی دولت فرانسه، شعارهای ضدیت با رژیم فاشیستی ترامپ، شعارهای ضد نابودی محیط زیست، ضد میهن‌پرستی و حمایت از همستگی انترناسیونالیستی. شعارهایی که به آلترناتیو دیگری اشاره دارند: علیه اروپای سرمایه‌داری امپریالیستی، علیه اروپای سرمایه‌داری فاشیستی و مبارزه برای یک اروپای سوسیالیستی انترناسیونالیستی. پیش گذاشتن آلترناتیو بنیادا متفاوت، با گسست رادیکال از همه جناح‌های امپریالیسم، ایجاد جامعه‌ای متفاوت و مبتنی بر محور کلیه اشکال استثمار و ستم، از بین بردن تمام آن روابط اجتماعی، اخلاقیات و طرز فکری که توده‌های مردم برای بقا یافتن در این جوامع، به آن آلوده شده‌اند. آینده‌ای برای رهایی بشریت که قطب‌نمای آن کمونیسم نوین است. ■

باب آواکیان

کمونیسم نوین

علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب
واقعی و یک جامعه بنیادا نوین
در مسیر رهایی واقعی

برای رهایی بشریت

درک قوای محرکه سرمایه‌داری و مقابله با فریب و خودفریبی

واقعیت کمونیسم چیست؟

هم در مقابل مبارزات کارگری عقب نشسته و قبول کند که شورای منتخب کارگران به اداره این صنعت بپردازند، دیر یا زود همان «شورا» سیاست‌هایی را برای «کارآمد» و «سودآور» کردن مجتمع مذکور اتخاذ خواهد کرد که نتایجش تعطیلی و بیکاری کارگران خواهد بود. نه به این علت که کارگران «مدیریت» بلد نیستند. خیر! بی‌تردید کارگران هفت‌تپه صد برابر بیشتر از مدیران دزد و بیکاره فعلی قادر به اداره این صنعت هستند؛ اما معضل، عمیق‌تر از «مدیریت» است. معضل، آن نظام اقتصادی است که این «مدیریت» بر بستر و در چارچوب آن قرار می‌گیرد. هر شورا یا کمیته‌ای که در راس یک واحد تولیدی که در چارچوب نظام سرمایه‌داری کار می‌کند، قرار گیرد، تبدیل به «شخصیت» سرمایه می‌شود حتی اگر اعضای آن شخصا سرمایه‌دار نباشند؛ و با وجود نیت حسنه مجبور خواهند شد که با ساز قوانین و قواعد سرمایه‌داری که «سودآوری» در راس آن است برقصند.

یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که مارکس در اقتصاد سیاسی مارکسیستی به کار برد این است: «سرمایه‌دار، سرمایه شخصیت‌یافته است» و صحبت از آن کرد که سرمایه‌دار توسط «دست نامرئی سرمایه» هدایت می‌شود. شما حتی اگر سرمایه‌دار نباشید، سرمایه شما را سرمایه‌دار می‌کند. شما حتی اگر «شورای کارگری» باشید تبدیل به «شورای سرمایه‌داری» می‌شوید. زیرا برای پا برجا نگاه داشتن و توسعه واحد تولیدی، باید بر

حملات تبه‌کارانه نظام سرمایه‌داری، توده‌های مردم را به مقاومت فرا می‌خواند. این مقاومتی است عادلانه و ضروری برای بقا. مقاومت و مبارزه نکردن، یعنی به خواری و ستم تن دادن. بدون این مقاومت‌ها، با تمام کاستی‌هایشان هرگز نمی‌توان حرفی از «تغییر» زد.

اما برای این‌که مقاومت‌های مردم به‌راهی که راه حل واقعی در آن نهفته است کشیده شود، هر برنامه، هر حزب و جنبشی که فعالیتش فکر می‌کنند بدون دست زدن به چارچوب سرمایه‌داری و با تغییر شکل‌هایی مانند «دولتی» شدن صنایع و دیگر مراکز اقتصادی، یا کسب «امتیاز» اداره آن‌ها توسط «شوراهای کارگری» می‌توان «ذره‌ای» یا «گام و نیم‌گامی» سرمایه‌داری را به‌نفع اکثریت توده‌های مردم و حفظ محیط زیست اصلاح کرد، باید نقد کرد. این‌ها فریب و خودفریبی است. این بی‌راهه، مسلما شکست خواهد خورد و وقتی شکست آن نمایان شود، توده‌هایی که جسورانه وارد مقاومت شده‌اند، سرخورده شده و شاهد تفاسیر سطحی از این دست خواهیم بود که فلان رهبر جنبش شورایی، «خیانت کرد!» درحالی‌که بی‌راهه‌ها هستند که خیانت می‌کنند و نه افرادی که متوهمانه وارد این بی‌راهه‌ها می‌شوند.

به‌طور مثال، حتی اگر مدیران و صاحبان دزد مجتمع هفت‌تپه که مفت و مجانی صاحب آن شده‌اند و هیچ سررشته‌ای از این صنعت نداشته و آن را به نابودی کشانده‌اند، کنار زده شده و دولت

معیار، در چارچوب سرمایه‌داری هیچ کالایی مبادله نمی‌شود - حتی نیروی کار کارگر که در سرمایه‌داری مهم‌ترین کالا است. اگر یک واحد تولیدی، مرتبا با فن‌آوری‌های جدید «نوسازی» نشود، محکوم به مرگ است زیرا مجبور می‌شود محصولاتش را با «ضرر» در بازار سرمایه‌داری بفروشد و فن‌آوری جدید چیزی نیست که به‌طور «مساوی» و «برابر» میان واحدهای تولیدی «پخش می‌شود» تا همه از آن بهره‌مند شوند. بلکه آن واحدهای تولیدی سرمایه‌داری که این فن‌آوری را دارند بقیه را می‌بلعند. یا از میدان به در می‌کنند. در چارچوب سوسیالیسم، اما، این واحدهای تولیدی را یک برنامه‌ریزی مرکزی توسعه اقتصادی به یکدیگر متصل می‌کند و نه «قانون ارزش». در نظام اقتصادی سوسیالیستی، ارزشمندی واحدهای تولیدی وابسته به ضرورت تامین نیازهای مردم و انقلاب سوسیالیستی است

مبنای معیارهای «کارایی» و «سودآوری» بازار سرمایه‌داری عمل کنید، آن‌هم، طبق معیارهای کارایی و سودآوری بازار جهانی. اگر به این معیارها تن ندهید، انباشتی نخواهید داشت که دور جدید تولید را به‌طور توسعه‌یافته‌تر پیش ببرید و حتی به اندازه بازتولید ساده (یعنی، در همان حد سابق و نه توسعه‌یافته‌تر) انباشت نخواهید داشت که حداقل حقوق کارگران را بدهید و تولید را تداوم بخشید. چرا این طور است؟ چون واحدهای تولیدی در نظام سرمایه‌داری، فارغ از این‌که تحت چه شکل از مالکیت هستند (فردی، شرکتی، دولتی)، توسط «قانون ارزش» به یکدیگر متصل می‌شوند و درنهایت، همین قانون ارزش آن‌ها را «مدیریت» یا تنظیم می‌کند. یعنی، در چارچوب سرمایه‌داری ارزش مبادله آن چه تولید شده، مساوی با مقدار کار اجتماعا لازم برای تولیدشان است. کار اجتماعا لازم، میانگینی جهانی و معیار نهایی در «کارآمدی» است. بدون این

و نه وابسته به ضرورت سودآوری. متأسفانه اکثر کسانی که صمیمانه ضد سرمایه‌داری و آثار ویرانگر آن بر حیات کارگران و دیگر قشرهای مردم و بر محیط زیست هستند، این سیستم و محرک‌های آن را نمی‌شناسند و در نتیجه به جای دیدن راه حل واقعی برای شرایط موجود به بی‌راهه‌های به اصطلاح «امکان‌پذیر» که اصلاً با واقعیت خورند ندارند چنگ می‌اندازند. چون درک‌شان توسط همین روابط اقتصادی/اجتماعی حاکم و افکاری که این سیستم تولید می‌کند محدود شده است. درحالی‌که اگر با استفاده از اقتصاد سیاسی مارکسیستی، عمیقاً روابط و نیروهای محرکه واقعی نظام سرمایه‌داری را بشناسیم در خواهیم یافت که راه دیگری جز محو این نظام از طریق انقلاب کمونیستی و جایگزین کردن آن با یک نظام سوسیالیستی نوین نیست.

هدف مارکس از مطالعه اقتصاد سیاسی و نوشتن کتاب «سرمایه» این نبود که بگوید سرمایه‌دار به کارگر ظلم می‌کند. این ظلم، واقعیتی است که خود کارگران به‌طور روزمره تجربه می‌کنند. مارکس می‌خواست بفهمد و بفهماند، چرا نظام اقتصادی سرمایه‌داری نیاز و ضرورت دارد که دائماً عده بیشتری را استثمار کند، مرتباً هزینه‌هایش را از طریق تشدید استثمار و بیکاری کارگران پایین بیاورد، فن‌آوری‌های جدید تولید را که نیاز به کارگران کمتری دارند به کار بگیرد و درب کارخانه‌هایی که با فن‌آوری قدیم کار می‌کردند، تخته کند و شهرهایی را که حول آن صنایع به‌وجود آمده بودند به شهر ارواح تبدیل کند! می‌خواست بفهمد و بفهماند چرا این نظام اقتصادی، تنها با نابود کردن می‌تواند بسط و توسعه یابد: نابود کردن خود سرمایه‌انباشت‌شده در شکل

کارخانه‌ها و مزارع و مدارهای تولید و مهم‌تر از همه نابود کردن انسان‌ها. هنگامی که مارکس، قوای محرکه سرمایه‌داری را کشف و عمیقاً درک کرد، به این نتیجه‌گیری علمی رسید که این سیستم اصلاح‌ناپذیر است. باب آواکیان در کتاب کمونیسم نوین^۱ می‌گوید:

«این ماهیت سرمایه‌داری است. همه‌چیز دائماً تغییر می‌کند. ... مثلاً یکی از این فارغ‌التحصیل‌های استنفورد دستگاه یا فن‌آوری جدید اختراع می‌کند که با استفاده از آن می‌شود کارها را از طریق اینترنت خیلی ساده‌تر و کارآمدتر انجام داد. درعین حال، همین ابزار جدید، استفاده از اینترنت را هم ضروری‌تر از قبل می‌کند. نتیجتاً راه‌های قبلی انجام کارها از رونق می‌افتند. ... کسی ابداع جدیدی می‌کند که تولید و توزیع کالا را کارآمدتر و پرسودتر کند؛ طوری سازماندهی کند که هزینه تولید کم‌تر شود. یک‌مرتبه همه‌چیز به هم می‌ریزد. آدم‌هایی که داشتند پول‌شان را به روش قبل درمی‌آوردند حتی اگر برای یک دوره، نان‌شان در روغن بود از دور خارج می‌شوند.»

در همان‌جا، آواکیان، برای فهماندن این قوه محرکه و این که «سرمایه‌دار کسی نیست جز سرمایه شخصیت‌یافته» و باید به ساز سرمایه و هدف سودآوری آن برقصد، مثال جالبی می‌زند. او به مقاله‌ای در نشریه «انقلاب»^۲ که درباره یک سرمایه‌دار باوجدان بنگلادشی است، رجوع می‌کند و می‌گوید، او تلاش کرد متفاوت عمل کند، مثلاً سعی کرد به شیوه‌ای عمل کند که کارگران زن در کارخانه‌اش خیلی وحشیانه استثمار نشوند، شرایط کارشان زیاد وحشتناک نباشد، به آن‌ها مزایای بیشتری بدهد: «اما دیدیم که نهایتاً نیروی محرکه آنارشی یعنی همان رقابت با سایر سرمایه‌داران که کارها را به شیوه‌ای کارآمدتر و وحشیانه‌تر

انجام می‌دادند او را مجبور کرد مثل بقیه عمل کند. بنابراین اگر چه او یک سرمایه‌دار خوش‌قلب بود (ممکن است متناقض به نظر برسد ولی خوش‌قلب بود) با وجود این نتوانست این‌طور ادامه دهد. علتش همین نیروی محرکه سرمایه‌داری بود. ...

این، نشان می‌دهد که نمی‌شود سیستم سرمایه‌داری را اصلاح کرد. مثلاً نمی‌توانید کاری کنید که سرمایه‌داران نسبت به محیط زیست مسئولانه‌تر رفتار کنند. به او باما نگاه کنید. به اصطلاح «رئیس جمهور سبز» (طرفدار محیط زیست) بود. با وجود این، او گذاشت در مناطق جدید دست به حفاری‌های تازه برای اکتشاف نفت بزنند و این کار بحران محیط زیست را تشدید خواهد کرد. علتش این است که آمریکا (یعنی طبقه حاکمه سرمایه‌دار امپریالیستی که او باما نماینده آن است) با بقیه سرمایه‌داران دنیا بر سر منابع نفت در رقابت است. دنبال این است که نفت ارزان‌تر تولید کند. نفت یک منبع استراتژیک است که به قدرت نظامی ربط دارد. فعالیت ارتش‌ها به نفت وابسته است و ارتش آمریکا اگر بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت دنیا نباشد حداقل یکی از بزرگ‌ترین‌ها است. بنابراین حتی اگر او باما می‌خواهد یک «رئیس جمهور محیط زیستی» باشد، قوای محرکه سیستم سرمایه‌داری به او این اجازه را نمی‌دهد. این چیزی است که خیلی از مردم درک نمی‌کنند. دائماً یا گول می‌خورند و یا خودشان را گول می‌زنند. چون قوای محرکه پایه‌ای و قوانین سیستمی که دارند تحت حاکمیتش زندگی می‌کنند را نمی‌فهمند. یعنی نمی‌فهمند که چه‌طور این قوای محرکه پایه‌ای و قوانین است که شرایط و چارچوب آن چه می‌شود تغییر داد و آن چه نمی‌شود تغییر داد را تعیین می‌کند. ...»

سپس مثال جارد دایموند، نویسنده کتاب، «اسلحه، میکروب،

فولاد» (که به فارسی نیز منتشر شده است) را می‌زند. دایموند در این کتاب خوب، تصویر روشنی از عوجاج و تمایزات وحشتناک حاکم در دنیا می‌دهد و تلاش می‌کند بفهمد، چرا مردم بخشی از دنیا، فن‌آوری و قدرت زیادی دارند اما مردم بخش‌های دیگر دنیا، فن‌آوری و قدرت کمتری در اختیار دارند و توسط گروه اول تحت ستم قرار می‌گیرند. او در نگاه به محیط زیست در کتاب «فروپاشی: جوامع چگونه میان شکست و موفقیت انتخاب می‌کنند» (این کتاب نیز به فارسی منتشر شده است) شرایط وخیم محیط زیست و ویرانی مهلک آن را می‌بیند. تشخیص می‌دهد که محیط زیست تقریباً به نقطه بی‌بازگشت رسیده است. اما راه حلش این است که برویم بنگاه‌های اقتصادی را متقاعد کنیم که به‌خاطر منافع پایه‌ای خودشان با محیط زیست منطقی‌تر رفتار کنند!! او دارد خودش را فریب می‌دهد. زیرا این نظام اصلاح‌ناپذیر است و باید یک نظام اقتصادی/اجتماعی بنیاداً متفاوت جای آن بگذاریم تا بتوانیم مشکلات اجتماعی عظیمی مثل فقر و بیکاری و نابودی محیط زیست و بسیاری معضلات اجتماعی وحشتناک دیگر مانند ستم بر زنان، ستم بر ملیت‌ها و خلق‌ها، نژادپرستی و... را حل کنیم. زیرا شالوده‌ها و محدوده‌های تغییر را نهایتاً، سیستم اقتصادی یا به عبارتی شیوه تولیدی تعیین می‌کند.

در شماره آینده «درباره سنتز نوین کمونیسم» از کتاب کمونیسم نوین. ■

آتش

پانوشت:

۱- آواکیان. کمونیسم نوین. فصل اول، بخش اول، از طریق کدام شیوه تولیدی
۲- رولوشن، ژانویه ۲۰۱۴، شماره ۳۲۶ در وبسایت ارگان مرکزی حزب کمونیست انقلابی، آمریکا
www.revcom.us

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atash.blogspot.com